

از شط از خاکرانه کسره  
یک شغالی پیش از شد کارخان  
شید کرد سر نامبر بر جهر  
پس بچو شیدی نذیری کسری  
کرمی آن اولین و انب است  
وان شغال رنگ رنگ آمد زلفت  
بنگر آفر درمن و در رنگ من  
چون کلنگ است گشتم صدرک خوش  
که فرو آب و تاب و رنگین بین  
منظره لطف خدایی گشته ام  
ان شغالان بین خود این شغال  
آن شغالان آمدند انجا جمع  
چند گفتند چه خطه آمنت سری  
پس بگفتند که طاووس جان

۲

لوح جان جلوه کن گفتا که بی  
بادیه نرفته چون گویم منی  
بانک طاووس کنی گفتا که لا  
پس نه طاووس خواجه بو العلا  
خلعت طاووس آید آسمان  
کی رسی از رنگ دعوی بر آید آن

یک حکایت بشنو از ناخج کو  
مدکی رفت سوی کوه سر  
کر کران و کشتانده بسود  
دطلب زن دانما تو هر دو دست  
لنگ و لوک خفته کن کلک و آداب  
که بگفت و که بخاموشی و کسه  
او ای هستی یکی مارش کرف  
از دها سر مرده دید انجا عظیم  
مار کبر اندر زخمان شدید  
ناری زین راز سر پوشیده بوی  
تا بکیرد او با شو نهانش مار  
انگه جویند است یا بنده بود  
که طلب در راه نیکو رهبر است  
سورا و میغ و او را می طلب  
بوی کردن کبر هر سه به سرش  
کرد که هستان و در ابرم حرف  
که دلس از شکل او شد پر زیم  
مار جز است از دهای مرده دید